

گفتگو با داکتر محمد سرور مولایی

حسین حیدریگی

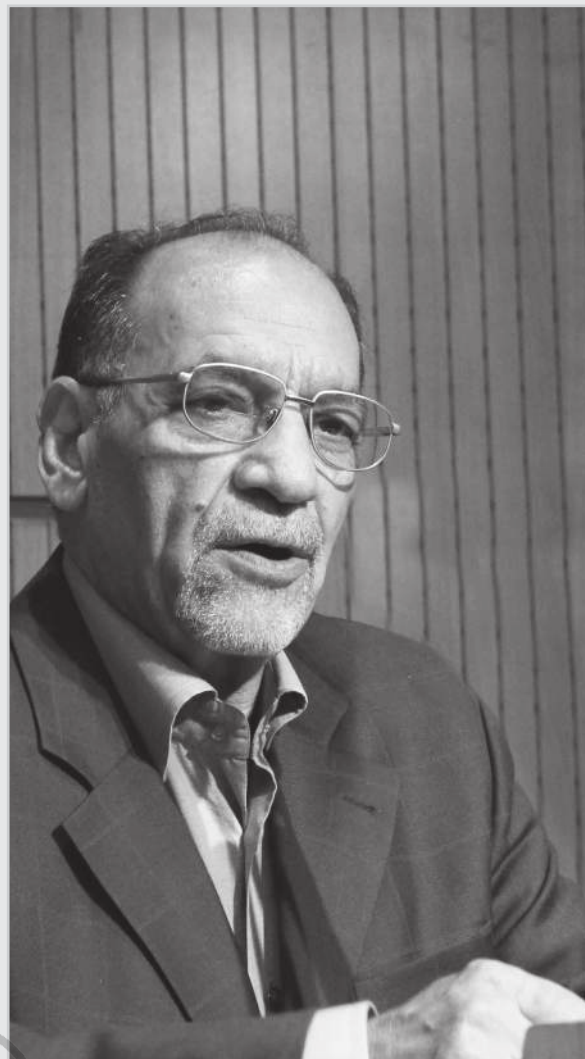
تشکر جناب استاد مولایی که این مصاحبه را با فصلنامه ادبیات معاصر پذیرفتید. پرونده شماره پنجم فصلنامه به علامه فیض محمد کاتب هزاره اختصاص یافته است تا اگر توفیق رفیق بود به گوشه‌هایی از کارنامه این تاریخ‌نگار بزرگ، اگرچند به اجمال، نگاهی داشته باشیم و ادای دینی صورت گرفته باشد. آثار به جا مانده از علامه کاتب همان طوری که تاریخ و تحولات سیاسی اجتماعی افغانستان را به شکلی جزئی برای ما بازگو می‌کند، از لحاظ زبانی نیز بی‌بدیل و متفاوت از روند زبانی و نثر زمانه‌اش هست و شما سال‌های بسیاری است که در دانشگاه‌ها زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌کنید و اشراف کاملی نسبت به برهه‌ها، پیچ و خم‌ها و راه طولانی طی شده نثر فارسی دارید و این را نیز در یک کلیت می‌توان گفت که زبان فارسی همانند همه زبان‌های موجود در جامعه بشری در طول مسیر طی شده‌اش پیچ و خم‌ها و تحولات بسیاری را پشت سر گذاشته است و حالا دارای همان چهره، قدرت و ضعفی است که ما میراث‌دار آن هستیم.

از سوی دیگر شما کتاب‌هایی را از بزرگان ادب و فرهنگ حوزه زبانی تصحیح کرده‌اید که از جمله آن‌ها اصلاح، بازخوانی و ویرایش جلد چهارم سراج‌التواریخ است. هم‌چنین مقدمه جامع و وزین شما بر جلد چهارم نشان می‌دهد که با واژه‌واژه کاتب درگیر بوده‌اید. از این روی، اشراف کامل نسبت به کم و کیف نثر کاتب و شیوه تاریخ‌نگاری ایشان دارید. لذا در این مصاحبه، اگرچند با مجال کم، بر آنیم که در این دو زمینه از خرمن تجربیات شما خوشه‌هایی بچینیم و بهره‌مند شویم.

سؤال اول را از افت و خیز نثر فارسی شروع کنیم تا برسیم به نثر علامه فیض محمد کاتب، به هر حال، هر زبان در دوره رشد و تکامل خودش اوج و افول و ضعف و قوت‌های بسیاری را از سر می‌گذراند و در یک تکامل نسبی می‌رسد، زبان فارسی نیز قطعا همین تحولات و تطورات را در خود دیده است؛ هم دوره‌های طلایی و رشد را تجربه کرده است و هم تلخی‌های ضعف و فترت را چشیده، شما که سال‌ها در این زمینه فعال بوده‌اید و تدریس و تصحیح کرده‌اید، بفرمایید که در چی دوره‌هایی نثر فارسی در اوج بوده و در چی دوره‌هایی افت داشته و دچار ضعف و نابسامانی شده است؟

داکتر سرور مولایی: با سپاس از شما که فرصتی در اختیار من نهاده‌اید تا گفتگویی را درباره زبان فارسی و تاریخچه این زبان و میراث ارزشمندش انجام دهیم.

سال‌ها پیش از این، گمان می‌کنم در سال ۱۳۸۱ و یا ۸۲ به پیشنهاد وزیر تحصیلات عالی آن زمان یعنی آقای دکتر شریف فایز که راه و رسم دانشگاهی را به درستی می‌شناخت و بر اساس قاعده‌ای که در دنیا معمول است و از استادان و پژوهشگران که تجربه‌ای در کار تدریس و پژوهش در کشورهای دیگر دارند و از آنان دعوت می‌شود که در وزارت خانه یا



کاتب، یگانه تاریخ‌نگار در زمانه خویش

دوران اسلامی هم بر اساس اسناد و مدارک مورخان و مؤلفان عرب و هم بر پایه پیدا شدن ترجمه‌های کهن قرآن کریم کاملاً اثبات می‌شود که گونه خراسانی هم در واژگان و هم در ساختمان نحوی و صرفی و آوایی با گونه‌های دیگر از جمله گونه غربی که فی‌المثل در ری و جبال متداول بوده است تفاوت‌هایی دارد.

دانشگاهی به ایراد سخنرانی بپردازند و یافته‌های خود را با همکاران در میان بگذارند، در دانشگاه کابل درباره زبان فارسی و پیشینه و تاریخچه شکل‌گیری آن و دوره‌هایی که از سر گذارنده به سخنرانی پرداختم. در آن سخنرانی یکی از محورهای بحث من رد آن نظریه رایج بود که گفته می‌شد زبان فارسی دری، با عقب‌نشینی یزگرد ساسانی به مرو و خراسان و آمدن دفتر و دیوان او به این مرزوبوم، از مدائن به خراسان آمده است و تا آن روز این زبان در این ناحیه رایج نبوده است. در سده بیستم اسناد و مدارک مهمی در تورفان کشف شد که مشتمل بر تعالیم آیین مانوی بود و به سه زبان از زبان‌های رایج مشرق؛ یعنی خراسان و سغد و... نگاشته شده بود که یکی از آن زبان‌ها زبان متداول خراسان بود که به تعبیر درست همان زبان فارسی دری می‌باشد. شما می‌دانید که مخاطب تعالیمات دینی، هر دینی که باشد، عامه مردم‌اند و تعالیم باید به زبان آنان نگاشته شود. این اسناد نشان داد که زبان فارسی دری، در گونه کهن‌تر آن زبان رایج در خراسان و عمدتاً بلخ و تخارستان و نواحی دیگر مشرق خراسان بوده است و وسیله ارتباط میان مردم این سامان.

این اسناد مکشوف از تورفان چین آن نظریه پیشین را یکسره مردود می‌شمارد.

افزون بر آن در دوران اسلامی هم بر اساس اسناد و مدارک مورخان و مؤلفان عرب و هم بر پایه پیدا شدن ترجمه‌های کهن قرآن کریم کاملاً اثبات می‌شود که گونه خراسانی هم در واژگان و هم در ساختمان نحوی و صرفی و آوایی با گونه‌های دیگر از جمله گونه غربی که فی‌المثل در ری و جبال متداول بوده است تفاوت‌هایی دارد. البته همین جا باید یادآوری کنم که تفاوت گونه‌ها، اصل خانواده زبان را که ریشه واحدی دارد مخدوش نمی‌کند.

باری بر گردم بر سر پرسش شما، ما امروز به یاری یافته‌های ترجمه‌های کهن قرآن کریم به چند نکته

مهم دست یافته‌ایم. نخستین نکته آن است که خانواده زبان فارسی و گونه‌های آن با خانواده زبان‌های سامی از جمله عربی تفاوت بنیادی دارد. دوم آن‌که به دلیل همین تفاوت فهم و آموزش زبان عربی که زبان کتاب مقدس دین مبین اسلام است، برای مردمان نواحی دیگر از جمله خراسان و ماوراءالنهر با فرارود، آسان نبوده است. شواهد متعددی در منابع تاریخی وجود دارد که مردمان این نواحی از جمله بخاریان نماز را به فارسی می‌خوانده‌اند و گفته می‌شود در این مورد حضرت امام اعظم ابوحنیفه نیز بر خواندن و گزاردن نماز به فارسی فتوی داده‌اند. سوم آن‌که در طی دو سه قرن نخستین هجری افرادی از این نواحی که زبان عربی آموخته بودند. در نواحی که می‌زیستند قرآن مجید را برای اکثریت مردم که عربی نمی‌دانستند به گویش‌های مردمان آن نواحی ترجمه می‌کردند. نکته چهارم این‌که همان پیشینیان در همین دوران به احتمال زیاد در سده سوم هجری رسم الخط عربی را به جای خط‌های رایج در نواحی شرقی برگزیدند. این خردمندی دو امکان بزرگ را در تاریخ زبان و فرهنگ پدید آورد؛ بدین معنی که اولاً زبان فارسی با خط عربی با وضع حروف خاص

که در عربی وجود نداشت، صورت مکتوب یافت. در ثانی، هر کس که این خط را می‌آموخت هم به قرائت کتاب مقدس قادر می‌شد و هم به زبان خویش آنچه را که در سر داشت بیان می‌کرد. زیر نویس ترجمه‌های کلام‌الله که از سده‌های سوم و چهارم و پنجم به دست آمده است در بردارنده گنجینه‌ای بی‌همتا از واژگان فارسی گویش‌های مناطق و نواحی گوناگون به‌ویژه خراسان است. آغاز ترجمه قرآن کریم به گویش‌های نواحی مختلف مقدم‌تر از تفسیرهای کلام‌الله مجید و فتوی علما در صدور جواز تفسیر قرآن به فارسی در دوره سامانیان است. داستان این فتوی که بسیار خواندنی است در مقدمه ترجمه تفسیر طبری آمده است. دوران شکوفایی و بالندگی زبان فارسی از سده چهارم با پدید آمدن آثار مکتوب در موضوعات گوناگون و تألیف کتب در زمینه‌های تفسیر قرآن مجید، پزشکی، جغرافیا، داروشناسی، داروسازی و تدوین شاهنامه‌های منثور آغاز می‌شود و بعد از بخارا و سامانیان نوبت به غزنه و غزنویان می‌رسد و در دوره‌ای نزدیک به دوصدوسی سال حکومت غزنویان به اوج خویش می‌رسد.

در این دوره زبان فارسی به جایگاه زبان اداری، سیاسی، دینی و علمی و زبان مدنی ارتقا می‌یابد و آثار جاودانه‌ای مانند شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، تاریخ مسعودی، بیهقی و تاریخ گردیزی و کلیله و دمنه و دهها دیوان شعر از شاعران، مثل آثار عنصری، فرخی، منوچهری، مسعود سعد سلمان و مختاری غزنوی و حکیم سنایی غزنوی به اوج خویش می‌رسد. به سخن دیگر، زبان فارسی دوم تمدن اسلامی در مجموع و زبان اول آن در مشرق عالم اسلامی آن روز می‌رسد و همه مردمان ساکن در جغرافیای آن روز زبان فارسی از هر قوم و تباری که بودند، تألیفات و آثار خویش را به این زبان مدنی می‌نگارند و بر غنای هر چه بیشتر این زبان می‌افزایند. در یک تقسیم‌بندی، این دوره نیز از کهن‌ترین دوره‌های پس از اسلام و تا اوائل سده هفتم را دوره تکوین و رشد و بالندگی زبان فارسی می‌دانند. از ویژگی‌های مهم این دوره حضور واژگان گویش‌های گوناگون این زبان در آثار بازمانده این دوره است. دوره پس از آن، دوره فارسی درسی نامیده می‌شود که همزمان است با گسترش قلمرو زبان فارسی و آمیزش با گونه‌های دیگر زبان، یا به سخن روشن‌تر با گویش‌های هم‌خانواده در غرب خراسان، یعنی از ری و جبال تا عراق و ترکیه فعلی و در مشرق خراسان تا شبه‌قاره هند. علت دوره درسی نامیدن آن این است که این زبان مدنی بر اساس آثار مکتوبی که در دوره قبل پدید آمده بود، از طریق تعلیم و آموزش آن آثار در نواحی پیش گفته آموخته می‌شد.

یک نکته که درباره دوره تکوین ناگفته ماند و بایسته است که در آخر این بحث یادآوری شود، پاسخ به این پرسش اساسی است که چگونه می‌شود که زبان فارسی در دوره صفاریان و سامانیان تا آن حد از پختگی و سختگی و تکامل برسد که شاعرانی مثلاً رودکی سمرقندی و شهید ابوشکور بلخی، پایگاه شعر را بدان درجه تعالی ببخشند و آثاری روان و ساده و در نثر فارسی نگاشته شود؟ این پرسش فقط یک پاسخ منطقی دارد و آن این است که این زبان باید پیش از این دوره، زبان رایج در خراسان بوده باشد برای ظهور بلوغ و بلاغت و کتابت خود نیازمند پایگاه

حمایتی سیاسی باشد. این حمایت براساس روایت تاریخ سیستان در روزگار یعقوب لیث صفاری پدید آمد، تا آنجا که به شاعران درباری که به عربی در ستایش او شعر سرودند، گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفتن؟ پس شعرا پارسی گفتن آغاز کردند». بدین گونه به وسیله محمد بن وصیف سکزی، مخلص سکزی (سیستانی) و بسام کرد خوارجی، نخستین شعر فارسی که تاریخ سرایش آن مسلم است، سروده شد. چون نوبت به سامانیان رسید، در عمر یکصدساله حکومت سامانیان شاعران و نویسندگان بسیاری پدید آمدند و با یاری گرفتن از زبان رایج خویش که پیش از آن وجود داشت ولی هنوز از حمایت رسمی و اقتدار سیاسی برخوردار نبوده، آثاری پدید آوردند که بسیاری از آنها مانند اشعار رودکی سمرقندی و شهید بلخی و ابوشکور بلخی و دقیقی و دیگران در آن حد و اندازه از فصاحت و بلاغت و رسایی و زیبایی است که تصور تحقق آن در دوره ای یکصدساله بدون پیشینه و زمینه آماده دور از تصور است. مراد من این است که زبان فارسی با شرحی که دادم زبان رایج و آماده برای مکتوب شدن، درسی شدن و بالندگی بود و به همین دلیل و دلایل دیگر، امروز پس از هزار و دویست سال شعر رودکی و شهید بلخی را به آسانی می خوانیم و از آن لذت می بریم. چنین پدیده ای اگر منحصر به زبان فارسی نباشد نظیر و شبیه آن را در زبان های دیگر کمتر می توان یافت. نکته بسیار مهم که باید بدان توجه جدی کرد این است که به صورت بسیار سخته و منظم در دوره های گذشته نظارت و تربیت و آموزش برای شعر و نثر فارسی وجود داشته است. به این سبب و به سبب نقدی که همواره اعمال می شده است، روزبه روز جنبه های گوناگون زبان فارسی چه در شعر و چه در نثر از نظر بیانی و ادبی و هنری تکامل می یابد. در اصطلاح اهل ادب به این نقد و نظارت اهل مدرسه یا به تعبیر روشن تر، نقد افراد دانا و استاد و درس خوانده و آشنا با زیربوم سخن در شعر و نثر گفته می شده است. در تاریخ بیهقی نمونه هایی از این نقد را می توان یافت و آن را براساس یک قاعده منطقی در ادوار دیگر نیز تعمیم بخشید. گرد آمدن خداوند دانش و استادان توانا در نثر و شعر فارسی در دربارها که در واقع مرکز مهم عرضه کالای ادب بود، مهمترین کانون های این نقد نیز شمرده شود. در این جا مجال بسط و گسترش مطلب و چگونگی این آموزش ها وجود ندارد ولی می توان با مراجعه به کتاب چهارگانه نظامی عروضی سمرقندی که در سده ششم تألیف شده است به نحوه این آموزش ها و علوم و دانش هایی که باید شاعر و نویسنده بیاموزد و منابعی که باید مطالعه کند و چگونگی حفظ متون و اشعار شاعران استاد به صورت تفصیلی اشاره شده است. غرض از این مقدمه یادآوری این نکته است که با حمله

و یورش مغول بسیاری از این مراکز همراه با فروپاشی ساختار اداری و سیاسی و مرکز قدرت به شدت آسیب دید. برای من همیشه این پرسش مطرح بوده است که چگونه می توان میان این رخدادها و ویرانگر و ظهور شاعران و نویسندگان طراز اول زبان فارسی در سده های هفتم و هشتم جمع کرد؟ تنها پاسخی که به آن می توان داد این است که بیشتر این افراد از جمله حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی و حضرت شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و شیخ اجل سعدی شیرازی و سرانجام حضرت خواجه شمس الدین حافظ شیرازی که درست در بحبوحه و جریان این هجوم خانمان سوز ظهور کردند. در واقع، تربیت یافتگان و استادان دوره پیش از حمله مغول و میراث داران دانش و تجربه آنان بوده اند، یعنی هنوز در سده هفتم و هشتم فتوری که پس از آن رخ داد به همین دلیل نمایان نشده است ولی از سده نهم به بعد که آن سازوکارها و نظارت ها و آموزش ها از میان می رود ضعف و سستی در شعر و نثر فارسی رخ می نماید.

این مسأله نقد و نظارت و مطالعه و بررسی و حفظ و یادداشت و سیر و تفرج در آثار گران قدر و طراز اول زبان فارسی در همه روزگاران و دورانها به ویژه در دوران ما ضرورت اساسی است. هرکس بخواهد در این میدان قدم گذارد، با وجود استعداد ذاتی و ذوق

فطری، اگر با این آثار دمخوری و انس و الفت نداشته باشد، نمی تواند کاری درخور و بی عیب و نقض ارایه کند. بهترین شاعران و





عوامل پیشین رابطه‌ای تنگاتنگ دارد راه و روش و شیوه‌های آموزش این صاحبان ذوق و استعداد است. در این مراکز که به طور کلی از آن‌ها به نام مدرسه در تعبیر خاص آن یاد می‌شود، شاگردان برای حضور و کار و اشتغال در دستگاه‌های مشخصی آموزش می‌دیده‌اند. این نکته آخری نکته بسیار پر اهمیتی است که امروز به تجدید نظر در آموزش‌ها به آن نیاز داریم و خوب است در این فرصت و مجال به آن اشاره‌ای بکنم.

در دوران معاصر با تأسیس مدارس و مکاتب آموزش همگان و امکان آن فراهم شده است، ولی در کشورهایی مانند کشور ما تعریف دقیق و مشخصی از آموزش و اهداف و اغراض آن با توجه به نیازهای جامعه وجود ندارد یعنی ما نمی‌دانیم یک نفر که دوازده سال از ابتدایی تا پایان دوره دبیرستان یا مکتب درس می‌خواند برای چه هدفی تعلیم می‌بیند؟ البته می‌دانیم که در کشور ما تحصیلات در تمام مقاطع رایگان است و حق مسلم فرزندان این آب‌وخاک ولی می‌دانیم که در جهان امروز، کار زیادی از آموزش دیدگان، برای برآوردن نیازهای کشور بر نمی‌آید. در دوره‌های بالاتر یعنی در دانشگاه‌ها هم که باید شاگردان مهارت‌های خاص را بیاموزند، تکلیف ما روشن نیست. از سویی برای لیسانسیه‌ها نیز امکان اشتغال روزبه‌روز کاهش می‌یابد، چه رسد به فارغ‌التحصیلان دوره‌های پایین‌تر. در این باره گفتنی بسیار است، در این جا فقط به یک تجربه شخصی اشاره می‌کنم تا وضع کاملاً روشن شود. در یکی از سال‌های اشتغال در وزارت تحصیلات عالی به دستور وزیر وقت در نشست رؤسای پلان وزارتخانه‌ها که در وزارت تحصیلات عالی تشکیل شده بود شرکت کردم. در آن جا متوجه شدم که کار کاملاً وارونه و برعکس است یعنی وزارتخانه‌ها از وزارت تحصیلات می‌پرسیدند که مثلاً در رشته‌های مورد نیاز آن‌ها چند نفر در سال جاری یا سال‌های بعد آموزش خواهند دید؟ آن‌ها نمی‌دانستند که در هر نهادی از نهادهای کشور مثلاً تا چهار، پنج یا ده سال آینده چند نفر آموزش دیده و فارغ‌التحصیل دوره‌های لیسانس نیاز دارند؟ در حالی که این وظیفه رئیس پلان آن وزارتخانه یا نهاد است که شمار مورد نیاز و تخصص‌های لازم را در سال‌های آتی برآورد کند! نتیجه ناگفته پیدا است که چه می‌شود. شمار زیادی فارغ‌التحصیل و متقاضی کار تربیت می‌شود که با تأسف تعداد انگشت شماری متناسب با رشته‌ای که تحصیل کرده است پیردازند که با رشته تحصیلی آنان تناسب ندارد.

برگردیم بر سر بحث خودمان و تکمیل پاسخ پرسش شما، با تأسف آن راه و روش در آموزش و انتقال تجربه‌ها و نقد و نظرها در سده‌های هفتم و هشتم با هجوم سپاه مغول یکسره برهم ریخت و آنانی که زنده ماندند و موفق به فرار شدند در نواحی امن و مراکز قدرت مثلاً در آسیای صغیر یا ترکیه امروزی و هند رفتند و به این صورت بخشی از تجربه‌ها و مهارت‌ها با آنان به این سرزمین‌ها انتقال یافت و با پایان حیات آنان و ضعف و فتوری که در این آموزش‌ها پدید آمد، شعر و نثر فارسی دچار دگرگونی‌هایی گشت و به‌ویژه در حوزه نثر آشفته‌گی‌های بیشتری پدیدار شد. در دوره‌های متأخر مثلاً پس از تشکیل کشور افغانستان به دلایل بسیاری این فتور و ضعف نمود پیدا کرد.

نویسندگان دوران معاصر چه در افغانستان و چه در ایران و چه در تاجیکستان از میان کسانی برخاسته‌اند که با آن سرچشمه‌های فیاض و جاودانه آشنایی ژرف و عمیق داشته‌اند و با بهره‌مندی از تجربه پیشینیان شاعر و نویسنده مطرح زمانه و روزگار خویش شده‌اند. در کشور ما به دلیل فترت درازدامن که به موجب رخدادها و حوادث تلخ پیش آمده است، گسستی در این پیوند دیده می‌شود؛ حتی بسیاری از افرادی که امروز به عنوان باسواد و درس‌خوانده مطرح‌اند در شعر و نوشته دچار خطاهایی فاحش از نظر دستوری و حتی تلفظ درست کلمات می‌شوند و هیچ مرجع و جایگاهی هم نیست که بر این مهم نظارت کند. در حالی که الحمدلله امروز شمار شاعران و نویسندگان به‌ویژه در میان نسل جوان در قیاس با دوره‌ای بیشتر از روزگار معاصر بسیار افزون‌تر است و همگی دارای ذوق و استعداد قابل ستایش‌اند، ولی بیشتر آنان گرفتار ضعف و نقض آشنایی با میراث کهن‌اند. برای جبران این کاستی چاره‌ای جز قرائت و مداقه و ممارست در آثار نام‌آوران پیشین وجود ندارد. خوشبختانه امروزه‌ها انجمن ادبی و شعری و نویسندگی وجود دارد و تا آن‌جا که من خبر دارم در برخی از این انجمن‌ها به خواندن متون شعر و نثر فارسی همت گمارده‌اند، البته که این کار میمون در شعر و نثر آنان تأثیر خواهد گذاشت.

با توجه به آنچه که پیشتر گفتم، اگر می‌گوییم شعر و نثر فارسی تا سده هشتم پیوسته روی در تعالی داشته است و مهمترین آثار ادبی ما در حوزه‌های شعر و نثر در این دوره‌ها پدید آمده است، یکی از عوامل مهم و اثرگذار در این امر، وجود و حضور استادان فن و نکته‌سنجان و صاحبان ذوق‌های فرهیخته بوده است که معمولاً در مراکز عمده این حوزه‌ها به‌ویژه در دربارها به سر می‌برده‌اند. عامل دوم وجود مراکز آموزش آراسته به اهل ادب و بلاغت و نخبگان فنون ادبی است که جویندگان و خداوندان استعداد در پیشگاه آنان زانوی شاگردی بر زمین می‌زده‌اند و در سایه تربیت آنان پرورش می‌یافته‌اند. عامل سوم که با

حسین حیدر بیگی: خوب، با تمام این تحولات در نثر فارسی و همین طور با در نظر داشت گذشت زمان و جریانها و آفرینش های ادبی دهه های اخیر، انتظار می رود بازسازی هایی در نثر اتفاق افتاده باشد و ضعف های گذشته جبران شده باشد، به نظر شما در این دوره ای زمانی هیچ بهبودی در ساختار و وضعیت نثر فارسی حاصل شده است؟ دیگر این که آیا امروزه در حوزه نثر فارسی، با نثری دارای سبک و سیاق ویژه و مشخص و قابل پیروی روبه رو هستیم یا خیر؟

داکتر مولایی: باید بگویم به طور کلی در این ده پانزده سال آثار منثور زبان فارسی که به وسیله نویسندگان ما پدید آمده است از نظر کمی رشد قابل تحسین دارد. بر شمار نویسندگان روزبه روز افزوده می شود، در این افزونی کمی البته آشنفنگی هایی به صورت طبیعی وجود دارد. به نظر من در این ده پانزده سال نوعی رستخیز ادبی را پشت سر می گذرانیم؛ بدیهی و طبیعی است که هر سال که می گذرد، به تولید آثاری مطرح و ماندگاری این جا و آن جا برخورداریم. به نظر من باید مدتی دیگر نیز منتظر بمانیم تا ذوق عمومی و اقبال اهل فن و نقد و نظر، کار خودش را بکند و آثار قابل قبولی از مناظر گوناگون از صافی زمانه بگذرد. بی تردید از این شمار کمی قابل توجه، چه در حوزه شعر و چه در عرصه نثر کسانی با کامیابی و پیروزی به در می آیند و سبک و ساخت زبان و بیان آنان در کار دیگران اثر می گذارد. آنچه گفتیم در همه کشورها مصداق دارد. پس از دوران فترت در فرصتی که ایجاد می شود مانند آنچه که در کشور ما امروز جود دارد، آشنفنگی هایی دیده می شود و حتی راه و روش های گونه گون مورد پیروی و اقتدا قرار می گیرد و گاه ابداع می شود، ولی این امر، در یک جای مسیر به راهها و سازوکارهای مشخصی می انجامد و افرادی به آن تشخص می رسند. آنچه که امروز به آن اشد ضرورت احساس می شود وجود نقد و داوری منصفانه و عادلانه است. متأسفانه نقد های ما نیز مانند دیگر مسائل با اموری گره خورده است که اصلا ربطی به نقد درست و بدون جهت گیری راهگشا و سازنده ندارد. این موضوع نیز تابع شرایط فرهنگی و سیاسی ماست. نقد درست آن است که موجب رشد و بالندگی و کشف استعدادها شود. منتقد بصیر کسی است که بتواند با رفتارهای حرفه ای ابداع و ابتکار را در کار شاعران و نویسندگان تازه گام نهاده به این عرصه کشف کند و چنان که با تأکید بسیار بر نواقص و معایب، ذوق هایی را که می توانند، در صورت برخورد درست، در آینده، مبدع، مبتکر، سازنده و آفرینشگر باشند، به وادی یأس و نومیدی و بی باوری به خود و توانایی های خود، پرتاب کند.

حسین حیدر بیگی: طبیعتاً هر زبانی در دنیای پر از تعامل امروز در معرض هجوم واژگان بیگانه هست. بعضی از زبانها از لحاظ آفرینش های ادبی و نثر، ساخت و وضع واژگانی آن قدر غنامند هستند که نفوذ در آن زبانها امکان ناپذیر نیست؛ به عبارتی، بعضی از زبانها از قدرت واژگانی ای برخوردار است که به واژگان خارج از خود، احساس نیازمندی نمی کند تا با جذب واژه و اصطلاح خارج از خود کمبودش را جبران کند، از سوی دیگر متولیان امر و فضای فرهنگی امکان و مجرای نفوذ را مسدود و ناممکن می کند. اما هجوم واژگان بیگانه در کلیت حوزه های زبان فارسی احساس می شود، همین درهم ریختگی ای که امروزه شاهدش هستیم؛ در حوزه زبانی ایران تدبیری سنجیده شده و یک سری جایگزینی ها و

معادل سازی هایی را می بینیم، اما در حوزه های دیگر مثل افغانستان و تاجیکستان حساسیت و مدیریت در این زمینه دیده نمی شود. به نظر شما نسبت به این اختلاط و ناهماهنگی زبانی چی باید کرد؟ واژگان بیگانه چی وضعیتی را نسبت به نثر فارسی تحمیل می کند؟

داکتر مولایی: تأثیر زبانها در یکدیگر در سراسر تاریخ بشری و همه زمانها، امری پذیرفته شده است و تابع شرایط سیاسی، روابط فرهنگی و اقتصاد، بازرگانی، صنعت، اختراع و... بوده است. همین زبان خود ما زبان فارسی دری، طی عمر پربرتکی که داشته است از زبانهای دیگر تأثیر پذیرفته و هم چنین در زبانهای دیگر تأثیر گذاشته است. در این تأثیر پذیری بیشترین آمیختگی را با زبان عربی داشته است ولی همین امروز و دیروزها زبان فارسی به سبب پویایی و زنده بودن خود و با تولید آثار مکتوب کمتر تحت تأثیر ساختار صرفی و نحوی زبان عربی قرار گرفته است و بیشتر قواعد خود را بر آنچه از زبان عربی گرفته است، اعمال کرده است و با همه آمیختگی، زبان مستقل و پربار باقی مانده

است. بسیاری از واژگان عربی از قدیم تا امروز در زبان فارسی به معنایی به کار رفته و می رود که در زبان عربی به آن معانی به کار نمی رود و در واقع هر چند در ریشه تازی است، ولی با این تصرفات کاملاً فارسی شده است. اما بحث امروز با بحث های دیروز و حتی صدسال پیش بسیار تفاوت دارد. این تفاوت در درجه نخست از آنجا ناشی می شود که ما بسیاری از دانشها و کالاهایی را که آموخته ایم و مصرف می کنیم در زبانهای دیگر تولید و به وسیله مردمانی دیگر ابداع، اختراع و ساخته شده است و ناگزیر به هنگام ترجمه متون و یا نام بردن از مصنوعات مقداری از واژگان و نامها وارد زبان فارسی شده است و هر روز با تأسف بر شمار آنها افزوده می شود. به یاد دارم وقتی که در سال ۱۳۸۱ به کابل آمدم و مدتی در کشور ماندم از در و دیوار نامها و اصطلاحات زبانهای دیگر می باریدم و اگر مطمئن نبودم که در کابل هستیم، گمان می کردم در پیشاور یا اسلام آباد هستیم. همان زمان بر این موضوع اعتراض کردم و حتی بر تخته ها و پارچه های کراچی های دستی می دیدم و می خواندم، سوپر چکن سوپ... تابلوهای فروشگاه که جای خود داشت. شهر، شهر ما بود و مالکان دکانها و فروشگاهها هم همه هموطنان ما بودند ولی تابلوها و لوحه ها برای خارجی ها

نوشته شده بود که هنوز هم به وفور می توان این جا و آن جا دید و کمتر دیدم کسی در این سالها بر این موارد که به آسانی در شهر و کشور ما در زبان خودمان، جا خوش کرده است اعتراض کند، نه شهرداری، نه وزارت اطلاعات و فرهنگ که هر دو در سراسر جهان به این امور نظارت

بسیاری از واژگان عربی از قدیم تا امروز در زبان فارسی به معنایی به کار رفته و می رود که در زبان عربی به آن معنایی به کار نمی رود و در واقع هر چند در ریشه تازی است، ولی با این تصرفات کاملاً فارسی شده است. اما بحث امروز با بحث های دیروز و حتی صدسال پیش بسیار تفاوت دارد. این تفاوت در درجه نخست از آنجا ناشی می شود که ما بسیاری از دانشها و کالاهایی را که آموخته ایم و مصرف می کنیم در زبانهای دیگر تولید و به وسیله مردمانی دیگر ابداع، اختراع و ساخته شده است و ناگزیر به هنگام ترجمه متون و یا نام بردن از مصنوعات مقداری از واژگان و نامها وارد زبان فارسی شده است و هر روز با تأسف بر شمار آنها افزوده می شود.

دارند و نه هیچ مرجع دیگری در این راه اقدام مناسبی انجام نداده است. همان‌گونه که شما گفتید در ایران از حدود شصت-هفتاد سال پیش نهدی به نام فرهنگستان زبان پدید آمد تا در برابر واژگان بیگانه براساس قواعدی که در زبان فارسی وجود دارد، معادل‌سازی کنند که تا امروز نیز فرهنگستان زبان و ادب فارسی به این فعالیت ادامه می‌دهد. چنین کاری یعنی معادل‌سازی واژگان بیگانه، در کشورهای دیگر و در زبان‌های دیگر نیز انجام می‌شود، یعنی انجام این کار برای نگهبانی زبان و به دور ماندن آن از عوارض و پیامدهای زبان‌باریک ضرورت است و کاری بایسته.

پیشتر اشاره کردم که زبان فارسی به عنوان یک زبان پویا و زنده در سراسر مدت زمانی آمیختگی با زبان عربی با تولید آثار در زمینه‌های گوناگون و به کارگیری واژگان خودی و رایج در زبان فارسی و حتی به شیوه معادل‌سازی زبان مستقل ماند و با آن‌که واژگان عربی زیادی دارد، همین زبانی شد که هست. در بیشتر موارد اول قواعد صرفی و نحوی و ساختاری خود را بر آن واژگان و ساختارها اعمال کرد، و در ثانی، شمار بسیاری از واژگان تازی از همان قدیم‌ها به معنایی به کار

رفت که در زبان عربی به آن معنایی به کار نمی‌رود، اما وضع امروز ما با آن دوره‌ها تفاوت‌های فاحش دارد، دیگر زبان فارسی با زبان عربی یا زبان‌های خانواده ترکی و مغولی رویارو نیست، از در دیوار با هجوم واژگان زبان‌های متعددی مواجه است و باید تا دیر نشده کارهایی در این عرصه انجام داد و از تجربه کشورهای دیگر جهان در این تقابل استفاده کرد.

به یاد دارم که یکی از کارهایی که پشتو تولنه انجام می‌داد. همین معادل‌سازی برای زبان پشتو بود که شماری از آن معادل‌های تا امروز به کار می‌رود، ولی در همان سال‌ها و پس از آن تا امروز زبان فارسی به حال خود رها شده است و با این حال تا همین امروز جایگاه زبان مدنی، فرهنگی و میانجی خود را در کشور و در بین گویندگان

زبان‌های دیگر حفظ کرده است. البته این خطر تهاجم واژگان، فقط و فقط متوجه زبان فارسی نیست، بلکه زبان‌های دیگر کشور نیز با آن در حال چالش‌اند و چالش زبان‌های دیگر که پشتوانه آثار مکتوب کمتری دارند، به مراتب شدیدتر است.

در کشور ما در پاره‌ای از موارد شاعران و نویسندگان از سر خردمندی و آگاهی و با سلطه‌ای که بر میراث مکتوب زبان فارسی دری داشتند و دارند، به صورت فردی با این پدیده برخورد کرده‌اند و در مواردی توفیق نیز با آنان بوده است، یعنی کاری را که در کشورهای دیگر فرهنگستان‌ها و نهادهای خاص انجام می‌دهند ما به صورت فردی و جمعی انجام داده‌ایم. این امر در کشور هم‌زمان دیگر ما با وجود فرهنگستان‌ها نیز انجام شده و در حال انجام شدن است و چنین کاری البته در پاسداری از زبان نقش مهمی بازی کرده است و بازی خواهد کرد. هیچ فرهنگستانی به تنهایی و بدون پشتیبانی و حمایت و همکاری اهل ذوق و فن این مهم

را نمی‌تواند به سرانجام برساند. موارد بسیاری هست که معادل‌های وضع شده از سوی فرهنگستان‌ها با استقبال اهل زبان روبه‌رو نشده است ولی آنچه را که ذوق عمومی یا پسند خواص ابداع کرده است و ساخته است مورد اقبال قرار گرفته است. چندکار و چند راه برای مقابله با تهاجم واژگان بیگانه وجود دارد، استفاده از واژه‌های رایج در زبان فارسی و محفوظ در آثار مکتوب این زبان، بهره‌گیری از امکانات ساخت واژه در زبان فارسی که اتفاقاً بسیار مهم است و حتی مردم عادی براساس این ساختار به ساختن واژه‌های جدید با ترکیب دو یا چند چیز عمل کرده‌اند و می‌کنند. بسیاری از آن‌ها که در زبان‌های محلی این‌جا و آن‌جا کاربرد داشته است و یا دیگر در آن معانی وضعی اصلی به کار نمی‌روند قابل استفاده در معانی جدید و مناسب برای معادل‌سازی‌اند که باید از آن‌ها بهره گرفت. سعی و تلاش فردی استادان و اهل فن در رشته‌های خاص خود در اجتناب از به کارگیری واژگان بیگانه و استفاده از معادل‌های موجود زنده در زبان فارسی و گویش‌های آن. البته سهم و نقش استادان زبان و ادبیات و آشنایان با میراث ارجمند مکتوب زبان فارسی به مراتب مهمتر و اساسی‌تر و بیشتر است. اینان به حکم تخصصی که دارند و به حکم آشنایی با ساخت زبان فارسی و قواعد آن و... از یک سو باید در بی‌ترویج واژگان زبان خود باشند و از سوی دیگر، از گنجینه زبان و گویش‌ها معادل‌های لازم را کشف و استخراج و استعمال نمایند و از سوی دیگر مانند بسیاری از مردم جهان در برابر کاربرد واژگان بیگانه و حتی استعمال نادرست زبان خود، واکنش نشان بدهند و واژگان فارسی و کاربرد درست را تذکر دهند و شاگردان و مردم جامعه خود را تشویق و راهنمایی کنند و از امکانات رسانه‌های امروزی برای تقویت و حمایت از زبان با صرف وقتی اندک بهره‌برند. خوشبختانه در رسانه‌های امروزی این‌جا و آن‌جا می‌بینم که برخی از استادان و نویسندگان بدین کار اهتمام دارند، خدای پاداش نیکو به آنان بدهد.

از این‌که بگذریم در جغرافیای امروزی زبان فارسی واژگان بسیاری در زبان و گویش‌های سه کشور افغانستان و تاجیکستان و ایران وجود دارد که قابل بازیابی و بهره‌گیری است و مبادله این اطلاعات و داشته‌ها در این غوغای تهاجم و آگاهی بر وجود آن‌ها و کاربرد و معانی آن‌ها از ضروریات است. هر واژه و ترکیبی که از ماده و ریشه و ساخت زبان فارسی برخوردار باشد، چه در گنجینه میراث مشترک کهن وجود داشته باشد و چه در یکی از پاره‌های قلمرو زبان فارسی به کار برود، متعلق به زبان فارسی و همه فارسی‌گویان و فارسی‌نویسان است. ممکن است تقسیمات علمی متعلق به گونه افغانستانی یا تاجیکستان و فرارودی و ایرانی باشند، ولی هویت اصلی آن هویت زبان مشترک است که به انتساب آن به صورت خاصی به یکی از این قلمروها نشانه بی‌خبری و بی‌اطلاعی است. هیچ‌کدام از این واژه‌ها و ترکیب از نظر علمی در هیچ‌یک از آن سرزمین‌ها یا به تعبیری که در یک رسانه به وسیله جمعی به کار می‌رود، در وطن پارسی یگانه نیست، گوهر گم‌شده‌است از آن ماست. بهره‌گیری از این امکانات در وطن پارسی می‌تواند در پاسداری از زبان در برابر تهاجم واژگان زبان‌های غیر هم‌خانواده و بیگانه یعنی اخص آن یاری کرده چاره‌ساز باشد، همان‌طور که جدا کردن آن‌ها زیر نام‌های

در کشور ما در پاره‌ای از موارد شاعران و نویسندگان از سر خردمندی و آگاهی و با سلطه‌ای که بر میراث مکتوب زبان فارسی دری داشتند و دارند، به صورت فردی با این پدیده برخورد کرده‌اند و در مواردی توفیق نیز با آنان بوده است، یعنی کاری را که در کشورهای دیگر فرهنگستان‌ها و نهادهای خاص انجام می‌دهند ما به صورت فردی و جمعی انجام داده‌ایم.

غیر علمی، ایرانی، تاجیکی و افغانستانی و پرهیز از به کارگیری آن زیانبار است. برای من مایه شگفتی بسیار بوده و هست که واکنش‌های ما در برابر کاربرد واژه و ترکیب زبان هم‌خانواده بسیار شدیدتر از واکنش‌ها در برابر واژه‌های زبان‌های غیر هم‌خانواده است. البته این واکنش‌ها زاینده تفکری خاص و دوره خاص است که همچنان در ذهن و زبان برخی از افراد جایگیر مانده است و بیشتر برای اغراض نهانی دیگر نشان داده می‌شود و نه پالایش زبان و خوشبختانه هر روز کم‌رنگتر می‌شود. راستش را بخواهید پاسخ به این پرسش مستلزم تعریف اهداف و ارزش و طرح و برنامه و شرح و تفسیر بسیار است که از حوصله این مصاحبه که خودش کلی دراز دامن شده است، فراتر است، اما آنچه در نقد حال می‌شد گفت همین راه و روش‌ها و چاره‌جویی‌ها بود.

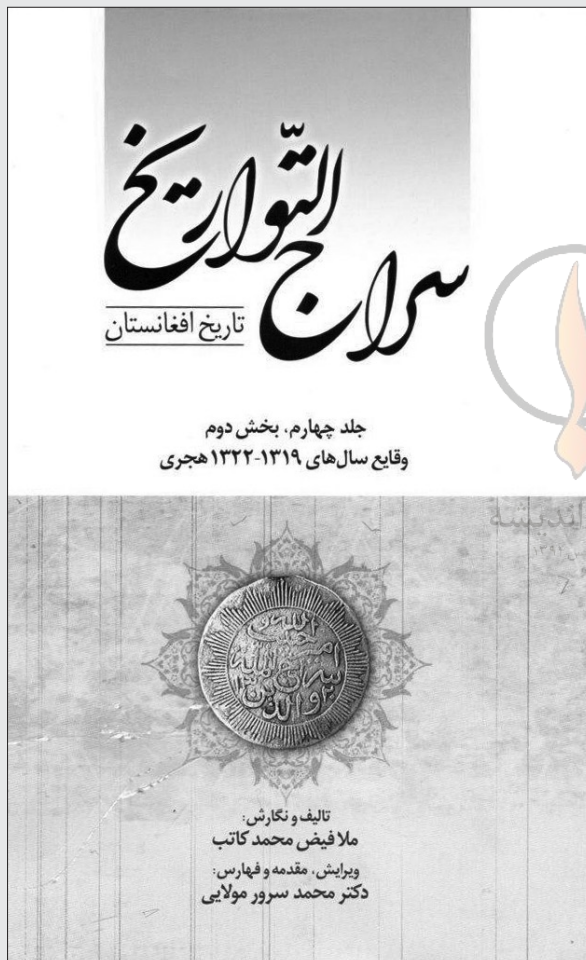
حسین حیدریگی: تصحیح کتاب از حیث سودآوری و با نگاه بازاری چندان سودی برای مصحح ندارد و در عین حال شما کتابهای بسیاری تصحیح کرده‌اید، اهمیت این کار را در چی چیزی می‌بینید؟ چی دغدغه و حس مسئولیتی واداشت که شما این کارهای بزرگ را به انجام برسانید؟

داکتر مولایی: اما در پاسخ این پرسش که چرا من در سال‌های گذشته به تصحیح پاره‌ای از متون دست یازیده‌ام باید بگویم که یکی از دلپذیرترین کارها طی این سال‌ها برای من، سرگرم بودن به همین کار بوده است. برخی از این متن‌ها را مانند طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری هروی و رسایل فارسی او، در سال‌هایی انجام داده‌ام که کشورم در اشغال بیگانگان بوده است و انجام این کار از یک سوی مایه تسکین خاطر آشفته و آزرده من و از سوی دیگر، وظیفه من بوده است تا در آن سال‌های دشوار در کنار مردم میهنم باشم و هدیه و پیشکش در خور توان خویش به پیشگاه همه مردمان کشورم به‌ویژه مردان و زنان و جوانانی که مردانه ایستادند از میهن و آزادی و دین و فرهنگ و نوامیس خویش دفاع کردند، تقدیم کرده باشم. به نظر چنان می‌آید که انجام، این‌گونه کارها در آن حال و هوا با نیتی که در دل داشتیم، نوعی دفاع از ارزش‌ها در نوعی سنگر دیگر بوده است. باری آنان که با تصحیح متون کهن آشنایند می‌دانند که چنین کارهایی به‌ویژه اگر پای چندین نسخه از یک کتاب در میان باشد و در هر تحریر مقداری تغییر در واژگان رخ داده باشد، کار دشوارتر است و زمان‌بر و نفس‌گیر... و تازه در قیاس با دقت و تلاش مستمری که صرف شده است از نظر مالی اصلاً صرفه‌ای ندارد. به این ترتیب آنانی که سراغ چنین کارهایی می‌روند باید انگیزه‌های بسیار قوی داشته باشند. از این که بگذریم، احیای متون کهن در واقع احیای تمدن و فرهنگ و اندیشه و تفکر است و زمینه‌ساز تحقیق و پژوهش‌های گوناگون، زیرا بدون در دست داشتن متن منقح، پژوهش در آن زمینه‌ها از استواری لازم برخوردار نیست. اکثریت قریب به اتفاق میراث اندیشه و تفکر ما در عمر یک‌هزار و دوصدساله ادبیات مکتوب زبان فارسی در دل کتابها و آثاری نهان است که به صورت دستنویس یا به اصطلاح نسخه‌های خطی دست‌به‌دست شده و به ما رسیده است و تا آن‌گاه که این آثار به صورت دقیق و علمی مقابله، تصحیح و ویرایش نشود و با نمایه‌های گوناگون همراه نباشد، محتوای آن آثار به درستی

شناخته نمی‌شود. بنابراین، تصحیح و بازنگری و پژوهش در این متن از لوازم هرگونه تحقیق و پژوهش و بررسی در پیشینه همان زبان و تمدن و فرهنگ و جامعه‌ای است که آثارش بدان زبان مکتوب شده است.

حسین حیدریگی: خب، یکی از کارهای مهم شما تصحیح و ویرایش جلد چهارم سراج‌التواریخ است و همین‌طور مقدمه جامع و کاملی که در این مجلد نوشته‌اید، سؤال اول در این قسمت این است که چی علاقمندی شما را وادار به این کار کرد و اهمیت این کار را در چه چیزی می‌دیدید، دیگر این که سراج‌التواریخ از لحاظ محتوا همه‌اش به نوعی روایتی از قتل عام‌ها در افغانستان است و همین‌طور فروپاشی ساختار اجتماعی هزاره‌ها که هر خواننده‌ای را منقلب می‌کند، چی رسد به کسی مثل شما که روی واژه‌واژه‌اش تمرکز کرده‌اید، لذا شما چگونه روزهایی را از لحاظ حس و حال پشت سر گذراندید و چی نیرویی شما را به پیش برد که این کار به سرانجام رسید؟

داکتر مولایی: در پاسخ شما درباره ویرایش و مقدمه مجلد چهارم سراج‌التواریخ باید بگویم که با سراج‌التواریخ و نام علامه فیض محمد کاتب هزاره از دوران جوانی آشنا بوده‌ام و در کتابخانه خانوادگی ما هر سه مجلد چاپ نخست این کتاب وجود داشت و به سبب اهمیت کتاب و محتوای آن بود که بزرگترها از این اثر با ستایش بسیار یاد می‌کردند



و این سنتایش‌ها انگیزه‌ی مرا به خواندن این کتاب افزایش می‌داد. از آن گذشته از همان ایام به مطالعه کتابهای تاریخی علاقمندی خاصی داشتم. سرتاسر جلد سوم و بخش‌هایی از جلد اول و دوم را در دوران مکتب خواندم و از همان زمان این اثر را کتابی متفاوت با تاریخ‌های دیگر مربوط به این دوره از تاریخ کشور یافتیم. داستان خمیر شدن جلد سوم و مفقود شدن جلد چهارم از داستان‌هایی بود که گاه و بیگاه از بزرگترها و گاه از زبان استادان درس تاریخ می‌شنیدیم. درست به خاطر دارم که شاگرد و صنف دوازده بودم و قرار شد با شرکت دختران لیسه زرغونه ما چند نفر از شاگردان مکتب حبیبیه برنامه‌ای به صورت گفتگو درباره جنگ‌های سه‌گانه افغان و انگلیس ارائه کنیم. طرح از آن شاد روان دکتر عبدالاحمد جاوید بود و شخص ایشان برکار ما نظارت داشت. تفصیل ماجرای سراج‌التواریخ و تألیف آن کتاب و اهمیت و جایگاه آن را از زبان گرم و شیوای زنده‌یاد استاد جاوید شنیدیم و بیشتر از پیش به آن کتاب علاقمند شدم. وقتی که در سال ۱۳۴۴ برای ادامه تحصیل به تهران اعزام شدم، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آثار چاپ شده در افغانستان از جمله مجلدات سه‌گانه سراج‌التواریخ و سراج‌الاجبار را در کنار هم یافتیم. با خرید تصویر مجلدات سراج‌التواریخ و سراج‌الاجبار را با تخفیف دانشجویی، صاحب شدم و به دلایل مختلف به خواندن آن‌ها در فرصت‌هایی که پیش می‌آید پرداختیم. تصاویر آن کتاب مستطاب را هنوز در کتابخانه‌ام دارم. در بیست سال اخیر به ویرایش چند کتاب تاریخ افغانستان پرداختم که «پادشاهان متأخر افغانستان» و «تاریخ احمدشاهی» و دو جلد خاطرات و تاریخ تألیف جنرال میراحمد مولایی از آن جمله است.

بخت با من یار بود که پس از پیدا شدن مجلد چهارم سراج‌التواریخ، ویرایش آن از سوی آقای محمدوسیم امیری به من پیشنهاد شد. در مدت سه ماه توقف در کابل بخشی از آن کتاب حروفچینی شد و من آن‌ها را با خود به تهران آوردم و به مطالعه و ویرایش آن پرداختم، کوتاه سخن آن‌که در مدت سه سال به صورت پیوسته در کابل و تهران مستغرق این کتاب بی‌همتای تاریخ کشور در سال‌های آخر حکومت امیر عبدالرحمن خان و سرتاسر دوره امیر حبیب‌الله خان بودم. همچنان که در مقدمه این مجلد و یادداشت‌های دیگر و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها یاد کرده‌ام، قلم سحرکار و صداقت و شجاعت علامه کاتب با هرکس که این کتاب را از سر مهر و راستی بخواند، همان کار را می‌کند که بارها در طول این سه سال و پس از آن با من کرده است. بسیار اتفاق می‌افتاد که از شدت تأثر اشک از چشمانم سرازیر می‌شد و ناچار قلم را بر زمین می‌نهادم. تصویری که کاتب از وضع حال مردمان این سرزمین به دست می‌دهد سخت تکان‌دهنده و متأثرکننده است چنان‌که گویی خود را در خیل اسیران و آوارگان و زندانیان گرفتار شکنجه‌های حیرت‌آور و سراسر خلاف کرامت انسانی می‌بینی و گاه احساس می‌کنی که سرت جزئی از سرهایی است که از چیدن روی هم آن‌ها کله‌منار ساخته‌اند. شقاوت و سنگدلی و ناجوانمردی کسانی را می‌بینی که به زنان شوهر دار تجاوز می‌کنند و همین‌طور دختران و پسرانی را می‌بینی که به بازار برده‌فروشان اعزام می‌شوند و یا به عنف و زور مورد تجاوز قرار می‌گیرند. گاه با کاتب

و شیوه محاسبه دقیق و زیرکانه او از شمار خانوارهایی که بی‌خانمان و یا فرار و تبعید شده‌اند همراه می‌شوی و از مبلغ فروش بردگان که در کتاب مخصوص ثبت و به خزانه حاکم مدینه تغلب ذخیره می‌شود آگاه می‌شوی. تو تاریخ نمی‌خوانی داستان تخیلی و غیر واقعی را قرائت نمی‌کنی که دلت به درد نیاید و بی‌اختیار اشک از دیدگانت سرازیر نشود. از گزارش کاتب متوجه می‌شوی که او و کارش چگونه مورد حک و اصلاح قرار می‌گیرد و در بسیاری از موارد، کاتب باید در محضر امیر و مدعیان از تاریخ خویش دفاع کند، آن‌گاه است که شجاعت، صداقت و صراحت کاتب و شگردهای بیانی‌اش را مورد تحسین قرار می‌دهی... شما درست متوجه احوال من بوده‌اید یا خودتان به هنگام خواندن این کتاب سراسر شگفتی دچار چنین احوال شده‌اید که این پرسش را مطرح کرده‌اید! به هر حال، این کتاب امانت جناب کاتب است که باید به دست صاحبانش یعنی همه مردمان کشور از هر دستی که هستند، برسد و باید بر احوالات خود غلبه کنی و بکوشی پیش از آن‌که آفتی دیگر مانع از رسیدن این امانت به دست اهلش شود کار را به پایان ببری. واقعیت آن است که به هنگام ویرایش این مجلد، من بسیاری از کلمات و جملات را بارها و بارها خوانده‌ام و نکته‌های مورد نظر را با عین عبارت کاتب با قید صفحه‌های نمونه که صفحات نهایی نبود از این بیم و هراس و برای نوشتن مقدمه‌ای در حد توان در خور این کتاب یادداشت کرده‌ام. مراد این است که هر ویرایش‌گر دیگر هم در ضمن ویرایش باید یادداشت‌های گوناگون بردارد، هر نکته‌اش انگیزه‌ای می‌شود که بدون احساس خستگی و حساب ساعات خورد و خواب به کار ادامه دهی و در هر صفحه و گزارش او یافته‌های ناب و دست‌اول و مهم پیدا کنی، دلت می‌خواهد هر نکته و دقیقه‌ای را که پیدا می‌کنی با صدای بلند جار بزنی و همگان را از آن با خبر سازی. بسیاری از نخستین‌های مدرنیته در این کتاب هست که بسیاری از ما از آن به این صورت خبر نداشته‌ایم. همه این‌ها و بسیاری چیزهای دیگر خواب و خورد را از تو می‌ستاند و می‌خواهی زودتر کار به پایان برسد تا همگان از آن بهره و نصیب خویش را بردارند.

حسین حیدریگی: سراج‌التواریخ همان اندازه که از لحاظ محتوا تاریخ است و بیانگر حوادث برهه‌هایی از تحولات سیاسی و اجتماعی، از اهمیت زبانی نیز برخوردار است، این مطلب از این روست که زبان و نثر آثار علامه کاتب و مخصوصاً سراج‌التواریخ خاص است و با سبک و سیاق و ساختار خاصی شکل یافته است؛ لذا سؤال اصلی این است که به نظر شما زبان کاتب در چه مرحله و سبک نثر فارسی قابل تعریف و دسته‌بندی است و چی جایگاهی را از لحاظ سبک نوشتاری به خودش اختصاص داده است؟

داکتر مولایی: در مورد زبان کاتب سخن گفتن مجال بیشتری نیاز است. در این جا به چند نکته درباره زبان او و شیوه نگارش سراج‌التواریخ اشاره می‌کنم:

۱- پیشتر اشاره کردم که دیرگاهی پیش از ظهور کاتب آن راه و رسم تربیت و آموزش به سستی گراییده بود کاتب و همان‌گونه که خود او یاد کرده است، یکی دو تن دیگر پرورده همان نظام آموزشی است که به احتمال

زیاد در قره‌باغ غزنه و یا در نواحی دیگر مانند قندهار و هرات به صورت خصوصی وجود داشته است. کاتب با پشتوانه‌ای از آن آموزش‌ها و تکمیل اطلاعات و اندوختن دانش‌های دیگر در غزنه و قندهار و نجف و... و با آگاهی بسیار درست و دقیق از انواع ضعف‌ها که در آثار منشیان معاصر او و در باره‌های امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان می‌دید، برای نوشتن تاریخ خود راه و روشی پیش گرفت که بتواند از صافی و نظارت‌های چندگانه و چند وجهی به سلامت بگذرد. بررسی محتوایی سراج‌التواریخ و گنج‌نامه شدن آن همه درد، اندوه، رنج و... در آن کتاب البته که متقاضی گزینش زبان و بیان خاص و آشنایی با زیربوم‌های کلام و سخن و احاطه بر علوم بلاغی بود و این همه در کاتب جمع بود. من در جاهای دیگر گفته و نوشته‌ام که کاتب با ابداع این شیوه و به کارگیری مناسب‌ترین زبان و بهره‌گیری از واژگان متناسب با محتوای سراج‌التواریخ در تاریخ نثر فارسی و به ویژه در دوره‌ای که او می‌زیست و تجدید نظر در شیوه نگارش را متناسب با مقتضیات زمان امری محتوم اعلام کرده بود، با عرضه عینی کتاب خویش و هزاران صفحه نثر پاکیزه و سخته، جایگاه ممتاز دارد. او بود که با ارائه این نمونه‌ها نثر فارسی را در دوره خویش از مصیبت نثرهای کلیشه‌ای و بی‌رمق منشیانه، آن هم از نوع بسیار بسیار آشفته می‌توانست برهاند. آنچه را که درباره آگاهی عمیق و دقیق کاتب از وضعیت نثر منشیان و کاتبان هم‌دوره‌اش در جای آن گفته و نبشته‌ام که این‌جا تکرار نمی‌کنم و به یادآوری این نکته بسنده می‌کنم که کاتب یگانه فردی در زمانه خویش است که با زبان شعر و نثر فارسی و زیروم و تاریخ و سرگذشت آن آشناست و آنچه در باب ضرورت تغییر در شیوه نگارش گفته و نبشته است از سر بصیرت است. نثر او را به آسانی می‌توان در شمار نثرهای مرسل عالی در آورد. یعنی نثری که جملات آن کوتاه است و همچون حلقه‌های زنجیر در پی هم می‌آید و افزون بر معنی لفظی به کار نمی‌برد. هر لفظ در نثر او دارای نقش خاص است و در نهایت تناسب با معنی مورد نظر. در بیشتر موارد جملات او با یک فعل ربطی به صورت صفت مفعول تمام می‌شود که به آسانی می‌توان آن را با حذف «ها» آخر به صورت فعل ساده تام در آورد و در پایان آن نقطه گذاشت. این نوع کاربرد فعل در جملات بی‌دری آورده می‌شود که قصد کاتب ارجاع دادن به پیشینه موضوع یا شخص یا رخداد است، یعنی رخدادها نیز در این توالی زمانی در پی یکدیگر نقل می‌شود تا برسد به روز معین مورد نظر. سجع و جناس هم که در نثر کاتب دیده می‌شود، صورت طبیعی دارد و مایه آرایش نثر روان و ساده اوست نه آن که بر نثر او تحمیل شده باشد. در کتاب او می‌توان فهرستی از اصطلاحات و دیوانی آن روزگار را یافت. واژگان عربی به صورت کلی در نثر او در حد و حدود واژگان رایج و مورد استفاده اهل سواد است و جز در پاره‌ای از موارد غرابتی ندارد. سخن آخر آن که نثر سراج‌التواریخ از شمار نثرهای ساده هنری و بسیار دقیق تاریخی است. زبان سراج‌التواریخ نیز مانند سایر کتابهایش، پس از خواندن ده پانزده صفحه، زبان گرم و صمیمی و تأثیرگذار می‌شود.

حسین حیدریگی: نثر کاتب در زمانه خودش متفاوت آفریده شده است و طبیعتاً همین تفاوت و شاخصه استوار بر پس زمینه فرهنگی و نثر قدیم

فارسی است. با این فرض، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که علامه کاتب نگاهی به گذشته و همین‌طور تأثیر پذیری از سبک و سیاق نثر گذشته فارسی داشته است یا خیر؟ یا این که سبک کاتب در نثرنویسی منحصر به خودش هست؟

داکتر مولایی: در باب تأثیر کاتب از پیشینیان و به دست دادن نمونه‌های پیشین، می‌توان گفت که نثر او از منظر روانی و سادگی یادآور نثرهای تاریخی مرسل همچون تاریخ بیهقی، گردیزی و تاریخ سیستان و از منظر ساختاری و محتوایی همچون تاریخ مسعودی است و در واقع، میان این دو نثر قرار دارد و با این حال نثری است متعلق به روزگار و زمانه و جامعه خودش و دارای هویتی ویژه که از آن کاتب است.

از میان معاصران کاتب، در نثر میرزا غلام‌محمد خان طرزی و میرزا عبداللطیف خان منشی همانندی‌هایی با نثر علامه فیض محمد کاتب دیده می‌شود، این دو تن همان‌هایی‌اند که کاتب شیوه انشای آن‌ها را ستوده و نمونه‌هایی از نثرشان را نقل کرده است. در خارج از افغانستان ویژگی مشترکی میان نثر کاتب و نثر میرزای کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان می‌توان یافت.

این که گفته می‌شود کاتب بیهقی عصر حاضر است، بیشتر ناظر است بر شیوه تاریخ‌نگاری آن دو تن و وارد کردن فضاهای دیگر در کتاب تاریخ؛ مانند احوال مردم و نهانی‌های کار و کردار امیران و وزیران و توجه خاص به بیان علل و موجبات رخدادهای تاریخی که گاه با جزئیات قابل توجهی همراه است.

این که گفته می‌شود کاتب بیهقی عصر حاضر است، بیشتر ناظر است بر شیوه تاریخ‌نگاری آن دو تن و وارد کردن فضاهای دیگر در کتاب تاریخ؛ مانند احوال مردم و نهانی‌های کار و کردار امیران و وزیران و توجه خاص به بیان علل و موجبات رخدادهای تاریخی که گاه با جزئیات قابل توجهی همراه است.

موجبات رخدادهای تاریخی که گاه با جزئیات قابل توجهی همراه است. از نظر زبانی نیز چنان‌که بیشتر گفتم نثر کاتب در میانه نثرهای ساده تاریخی و نثرهای مانند تاریخ مسعودی، ابوالفضل بیهقی قرار دارد. البته با در نظر داشت فاصله‌ای در حدود یک‌هزار سال میان آن دو. همان‌گونه که ابوالفضل بیهقی مورخ نمونه زمانه خویش است، زبان او نیز زبانی آراسته و بلیغ دیران آن عهد است، کاتب نیز مورخ بی‌همتای ماست و نثر او نیز نمونه نثرهای عالی زمانه خود اوست.

من در این نکته تردید ندارم که نثر کاتب با آن حجمی که از قلم او تراویده است و خوشبختانه بخشی از آن در روزگار خود او به زیور چاپ آراسته شده است و به دست اهل فضل و دانش و ادب رسیده است، بی‌گمان در تحول نثر فارسی معاصر پس از او تأثیرگذار بوده است، این تأثیرگذاری در نسل‌های بعدی از طریق امان‌الانشاء و تدریس آن در مکاتب عهد امانی البته گسترده‌تر بوده است. بررسی تأثیر شیوه انشای کاتب باید جداگانه و به صورت مستقل انجام پذیرد، همان‌گونه که در بسیاری از مسائل و موضوعات دیگر. در این راستا نخست باید ویژگی‌های نثر کاتب و زبان واژگان و ساخت جمله و ترکیب و تعبیرهای کاتب و... به درستی تحلیل و شناخته شود و آنگاه بر مبنای یافته‌های چنان تحقیقی به مقایسه آن‌ها با نثرهای معاصران او و نویسندگان پس از او پرداخت. بی‌گمان چنین مطالعه و تحقیقی می‌تواند گامی مؤثر در روند تحول نثر فارسی معاصر و دارای آموزه‌های سودمند برای نثر امروز باشد.

حسین حیدریبگی: بحث دیگر شیوه تاریخ‌نگاری کاتب است؛ به نظر شما چی تعریفی می‌توانیم از شیوه تاریخ‌نگاری کاتب داشته باشیم؟ این‌گونه تاریخ‌نگاری با کدام شیوه‌ای از تاریخ‌نگاری قابل مقایسه و سنجش است؟

داکتر مولایی: اما درباره شیوه تاریخ‌نگاری کاتب، لازم می‌دانم این موارد را یادآوری کنم.

۱- از دید کاتب هیچ چیز و هیچ واقعه و حادثه چه حاصل کردار و رفتار آدمی باشد و چه نتیجه عوامل طبیعی، بیرون از حوزه تاریخ نیست. کاتب بر همه امور و مسائل و حوادث و جریانات حتی به امور طبیعی از دید تاریخی می‌نگرد، یعنی هر کدام از این‌ها در تاریخ جایگاهی دارد. از این نظر، کمتر کتابی را با سراج‌التواریخ می‌توان سنجید. سراج‌التواریخ یک استثنا است.

۲- علامه کاتب هزار سال پس از ابوالفضل بیهقی، در نشان دادن چهره و احوال مردمان در گذر تاریخ و دوره خاص تاریخی به صورتی بسیار گسترده‌تر از بیهقی وارد شده است. البته ما تمام تاریخ بیهقی را متأسفانه در دست نداریم تا در این باب دقیق‌تر داورى کنیم.

۳- هر مورخی جهان‌بینی‌ای دارد. تاریخ او لامحاله تحت تأثیر آن جهان‌بینی است، و جوه اشتراک و تمایز تاریخ‌ها از همین جا مشخص می‌شود. یکی از این جهان‌بینی‌ها در بحث مشروعیت حکومت‌ها دیده می‌شود. بیشتر مورخان ما به شمول ابوالفضل بیهقی بزرگ، در مباحث مشروعیت جنبه الهی حکومت‌ها را پایه و اساس مشروعیت به شمار آورده‌اند. شاید آنچه که ابوالفضل بیهقی در خطبه تاریخ مسعودی آورده است، بهترین نمونه و مشروح‌ترین بحث‌ها در این باب از منابع تاریخی در زبان فارسی باشد. چنین دیدگاهی بر سراسر تاریخ او حکم فرماست که نظایر آن را در کتابهای دیگر که مشروعیت حکومت‌ها را این‌گونه تعیین می‌کنند، بسیار می‌توان دید. در این نظام جایگاه و مرتبه حاکم، پادشاه، امیر و سلطان و وظایف او و هم چنین وظیفه دیگر مردمان در طبقات مختلف جامعه تبیین می‌شود. تقریباً این دیدگاه نوعی مطلقیت و اطاعت بی‌چون و چرا از دو سوی حاکم و رعیت را دربر دارد.

۴- کاتب در مجلد چهارم در میان انواع مدن جاهلیه نشان می‌دهد که با ساختار حکومت‌ها و انواع آن آشنایی ژرف دارد. هیچ‌یک از مدن جاهلیه مورد تأیید او نیست.

۵- در بیشتر تاریخ‌های ما بسیاری از حوادث از جمله به حکومت و قدرت رسیدن و یا افتادن از حکومت و شکست‌ها و ناکامی‌ها حواله به تقدیر می‌شود و فضای رفته یعنی سرنوشتی که از ازل نوشته شده است، دلیل آن‌ها دانسته می‌شود و برای عمل و کردار آدمی و خطاهای او و بی‌تدبیری‌هایش، نقشی قایل شده‌اند. اما در جهان‌بینی کاتب، هرکس از پادشاه تا رعیت مسئول عمل و کردار خویش است، تصادف، قضا و قدر و اتفاق در آن‌ها نقشی ندارد بلکه او مبنای درست و نادرست کردارها و نتایج آن را عمل و کردار و رفتار و گفتار مردمان در گذرگاه تاریخ می‌داند. به همین دلیل کتاب او پر است از نقد کردارها و رفتار و نتایج و آثار آن‌ها و جستجوی علت‌ها و تحلیل و بررسی آن‌ها.

۶- با چنین دیدگاهی نه تنها عوامل زیر دست و دون پایه حکومت

مسئولیت دارند بلکه خطاهای آن‌ها به حساب مدیر و رئیس جامعه و مقامات فرا دست گذاشته می‌شود.

۷- البته کاتب به اعتقاد تمام به وجود حکومت مرکزی قوی و مدبری برای تدبیر مدن یا جامعه باور دارد، ولی چنین باوری به معنی آن نیست که او از حاکم ظالم و بیدادگر دفاع کند و یا اعمال و کردار او را به دلیل وجود نظم در جامعه توجیه کند.

مثال‌های بسیاری در سراج‌التواریخ برای اثبات این دو دعوی وجود دارد؛ مثلاً کشته شدن امیر حبیب‌الله خان در کله‌گوش لغمان عوامل و اسباب متعدد دارد که همگی به رفتار و کردار خود امیر برمی‌گردد یا کاتب به هنگام نگارش مجلد چهارم که در دوره امیر امان‌الله خان انجام شده است مجموعه‌ای از عوامل را در کار می‌بیند که موجب سقوط امیر امان‌الله خان خواهد شد، یعنی او عامل سقوط امیر امان‌الله خان را در شیوه حکومت او، رواج فساد و رشوه‌خواری عمال دستگاه او می‌داند که موجب عدم رضایت مردم و روی گرداندن از او می‌شود؛ چیزی که حتی مورخان بعدی، بدان‌ها توجه جدی نکرده‌اند، در حالی که باید بدانها توجه می‌شد. این عدم نقد درونی و در نظر نگرفتن کردارها و رفتارهای عمال امیر در آن دوره که البته محصول دیدگاه تاریخ‌های رسمی است، پس از سقوط امیر امان‌الله خان و روی کار آمدن محمدنادر خان و برادرانش پدید آمده است. بدیهی است که در دوره آشفتگی و از دست دادن اعتماد مردم و حمایت آنان، چنان‌که دیدیم این‌جا و آن‌جا کسانی سر برآوردند و راه‌ها ناامن شده و حتی به گفته فیض محمد کاتب در شهر و حومه کابل ناامنی به درجه‌ای رسیده بود که کسی را یارای برون آمدن از خانه در شب و یا سفر کردن به جایی دیگر میسر نمی‌بود. این‌که فیض محمد کاتب می‌نویسد که در داخل دربار و در میان نزدیکان امیر امان‌الله خان کسانی بودند که از آشوبگران حمایت می‌کردند و یا به آتش ناامنی دامن می‌زدند و مخالفت خود را با امیر غازی از این طریق نشان می‌دادند، واقعیتی است که در دوره بعدی یکسره از یادها رفته است و یا از یادها برده‌اند و هرچه تیر ملامت بوده است متوجه شخص معینی کرده‌اند. چور و چپاول و غارت‌های کاروان‌ها در روز روشن و عدم بازخواست و مقابله البته افراد و اشخاص بسیاری را با جسارت تمام به میان و میدان آورد و هنگامه‌جویان فرصت یافتند تا زیر نام این و آن به غارت مال و ملک و جان و تن دیگران بپردازند.

پس از کاتب و به‌ویژه در دوره حکومت محمدنادر خان و برادران و فرزند او محمدظاهر شاه و برادرزاده‌ها نه تنها نگاه کاتب به تاریخ و شیوه او در تاریخ‌نویسی دنبال نشد، بلکه اهتمام بیشتر تاریخ‌نویسان بعدی که مستقیم و غیر مستقیم از حکومت دستور می‌گرفتند، تغییر و تحریف تاریخ بود؛ هم در مورد امیران و پادشاهان گذشته، از احمدشاه ابدالی تا پایان سلسله سدوزایی‌ها و سراسر دوره محمدزایی‌ها تا پایان روزگار جمهوری شاهانه سردار محمدداود خان، یعنی در این تاریخ‌ها اولاً تمرکز بر امیران و پادشاهان بود و از احوال مردم و وضع سیاسی و اجتماعی... آنان دیگر چیزی درج تاریخ نمی‌شد، در ثانی تمام ضعف‌های آنان به تدریج به قوت بدل می‌شد و امور و چیزهایی به آنان نسبت داده می‌شد که در آن‌ها وجود نداشت. این‌گونه تاریخ‌ها تاریخ سلسله‌ها و افراد معین

بنیاد اندیشه

است و اگر هم از این دایره فراتر رود و کم‌وبیش تاریخ یک قوم از اقوام افغانستان و به تعبیر کاتب اقوام پادشاهان و امیران و از بقیه مردم اثری و خبری نیست. این تاریخ‌ها رسمی و فرمایشی ابزار و وسائل گوناگون هم برای نشر و ترویج و شستشوی اذهان را به همراه داشت و در تیراژ زیاد چاپ می‌شد؛ وارد کتابهای درسی مدارس شده از طریق رسانه‌های دیگر مانند روزنامه‌ها و مجلدات و رادیو نیز به چشم‌و‌گوش مردم فرو خوانده می‌شد. به طور مثال در هیچ‌یک از این تاریخ‌ها سخنی از مبالغ اعطایی سالیانه دولت بریتانیا به این امیران مستقل و گوش به فرمان بودن آنان نمی‌رود. در هیچ‌یک از این تاریخ‌ها به امضاهای عهدنامه‌های گوناگون اشاره نمی‌شود. امیر محمد یعقوب خان در این تاریخ‌ها زیر فشار انگلیس‌ها و توجیهات گوناگون عهدنامه گندمک را امضا کرده است ولی کسی از امضا و تأیید و مهر امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان سخنی به میان نمی‌آورد و حتی عده‌ای آن را انکار هم می‌کنند.

از حق که نگذریم در این دوره مورخ جلیل‌القدری همچون میر غلام‌محمد غبار را داریم که نوشته‌های او به‌ویژه در بخش تاریخ معاصر و دوران مبارزات سیاسی او، روایتی است کاملاً در مقابل روایت‌های رسمی و درباری و فرمایشی و به همین دلیل، هیچ‌گاه امکان چاپ و انتشار کامل نیافت، اما در دوران مهاجرت اولین کار مهاجران چاپ و انتشار «افغانستان در مسیر تاریخ» او بود که نخست به وسیله کانون مهاجر در مشهد چاپ شد و در سال‌های بعد توسط فرزند گرامی‌شان در امریکا، ایران و پاکستان تجدید چاپ شد به‌ویژه بخش آخر کتاب که تا آن زمان چاپ نشده بود، چاپ و انتشار یافت. از یادکرد «افغانستان در پنج قرن اخیر» تألیف شادروان میر محمد صدیق فرهنگ نیز نمی‌توان غافل ماند. این دو اثر هرکدام به دلایلی جایگاهی خاصی دارد و در میان مردم از محبوبیت و شهرت و احترام خاصی برخوردار است. به سخن دیگر روش تاریخ‌نویسی در این دو کتاب با تاریخ‌های درباری و فرمایشی تفاوت‌های جدی و اساسی دارد. من در مقدمه مجلد چهارم سراج‌التواریخ یاد کرده‌ام که احتمالاً مجلد چهارم در دسترس این بزرگواران نبوده است و یا اگر هم بدان دسترسی داشته‌اند و از مندرجات آن سود برده‌اند، نام مجلد چهارم به دلیل مغضوب بودن در فهرست منابع آن دو اثر وجود ندارد.

خوب است در همین جا اشاره کنم که یکی از دلایل و علل سکوت و پنهان ماندن، آثار کاتب بزرگوار از جمله مجلد چهارم و یا تذکرات انقلاب و مانند آن‌ها، مطالب و موضوعاتی است که کاتب در سراج‌التواریخ و سایر آثار خویش به ثبت و درج مستند آن‌ها اقدام کرده است و این مطالب و واقعیت‌ها با جهان‌بینی و قرائت‌های ویژه از تاریخ و امیران و اقوام و مردمان و عادات و سنن و کار و کردارها تقابل و تضاد آشکار دارد. به سخن بهتر کاتب بسیاری از آنچه را که پنهان داشته می‌شده است و سعی در کنمان آن‌ها بوده است آشکار می‌کند و در واقع یافته‌های دستوری را یکسره پنهان می‌کند و همه چیز را در هم می‌ریزد. حتی امروز هم که بر پایه قانون اساسی آزادی بیان و افکار و اندیشه وجود دارد، باز نوشتن و گفتن بسیاری از آنچه کاتب از پیشینیان ما نقد و نقل می‌کند، خوشایند کسانی نیست و در کتابهای جدید تاریخ نیز با بخش‌هایی از

محتوای سراج‌التواریخ و آثار کاتب گزینشی برخورد می‌شود. با این حال، با استفاده اسناد و مدارکی که کاتب قید و ثبت کرده است کاملاً این تاریخ‌ها با تاریخ‌های گذشته یعنی چهل پنجاه سال پیش تفاوت آشکار دارد و این از برکت کار سترگ کاتب است.

به‌درستی نمی‌دانم این نقد فشرده و نغز از ذهن و زبان چه کسی بعد از برگزاری مجلس بزرگداشت کاتب در ارگ کابل و در حضور ریاست جمهوری و شماری از وزیران و نمایندگان، تراوید که گفت: «سرانجام پس از یک قرن ارگ با کاتب آشتی کرد». این سخن اجمالی تمام تفصیل‌ها را درباره پنهان ماندن و مسکوت گذاشتن کاتب دربر دارد.

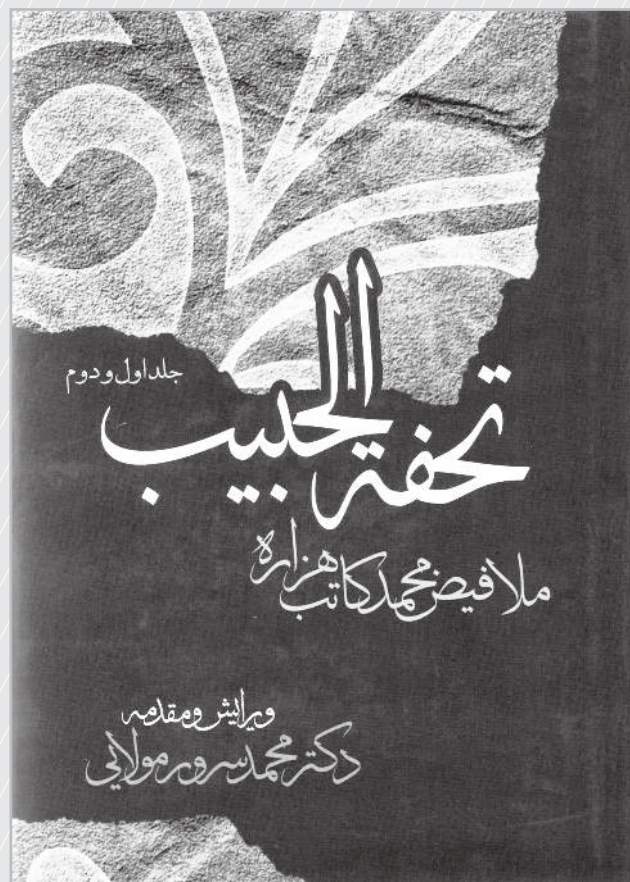
همچنان‌که در بخشی از سخنانم در همان مجلس بزرگداشت اشاره کردم، سراج‌التواریخ آینه تمام‌نمای چهره و کار و کردار ما در تاریخ افغانستان نوین است و تماشای آن و یا به سخن دیگر قرائت در درنگ و تأمل و دقت آن بر همگان واجب و لازم است؛ به‌ویژه برای مدیران مملکت

در رده‌های بالا و میانه و تمام اصلاح‌طلبان و خواهندگان رشد و کمال مملکت و عبور از مرحله مدینه جاهلیه به سوی مدینه فاضله...

حسین حیدریگی: همان‌طوری که در لابه‌لای صحبت‌های شما بود و یکی از دغدغه‌های معاون دوم رئیس‌جمهور و رئیس بنیاد اندیشه جناب استاد سرور دانش نیز است، کار و پژوهش نسبت به آثار علامه کاتب است. حالا جدایی از این‌که بایستی تمام آثار علامه کاتب مخصوصاً آثاری که هنوز مغفول مانده‌اند اصلاح و منتشر شود و یک ضرورتیست فراموش نشدن، به نظر شما پیرامون چی مباحث و محورهایی می‌توان در این آثار گرانسنگ جستجو کرد و هم‌چنین در چی زمینه‌ها و موضوعاتی می‌توان تحقیق و پژوهش انجام داد؟

در جهان‌بینی کاتب، هرکس از پادشاه تا رعیت مسئول عمل و کردار خویش است، تصادف، قضا و قدر و اتفاق در آن‌ها نقشی ندارد بلکه او مبنای درست و نادرست کردارها و نتایج آن را عمل و کردار و رفتار و گفتار مردمان در گذرگاه تاریخ می‌داند. به همین دلیل کتاب او پراسر از نقد کردارها و رفتار و نتایج و آثار آن‌ها و جستجوی علت‌ها و تحلیل و بررسی آن‌ها.

داکتر مولایی: باید بگویم که امروز پس از حدود یک قرن با پیشرفت‌های شگرف در شاخه‌های دانش بشری، معلوم شده است که هیچ چیز غیر قابل تحقیق و پژوهش وجود ندارد، بیشتر گفته‌ام که از دید کاتب هیچ چیز نیست که تاریخی نباشد. با این مقدمه عرض می‌کنم که خوشبختانه زمینه‌های گوناگون پژوهش‌های نوین در کشور ما هم روزه‌روز افزایش می‌یابد، اما هر پژوهش باید موضوعی داشته باشد و هر موضوعی هم لامحاله یک تاریخچه دارد و دارای پیشینه‌ای در تاریخ است. ما در بسیاری از ساحاتی که در سراج‌التواریخ مطرح شده است به پژوهش و تحقیق نیاز داریم؛ یعنی تا با آن پیشینه‌ها آشنا نباشیم و آشنایی ما هم علمی و مستند نباشد، برای امروز و فردای خود کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. مسائل و موضوعات پژوهشی و قابل بررسی و تحقیق در آثار کاتب را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک گروه مسائل کلی است مانند نظریه تاریخ‌نویسی کاتب، انواع نظام‌های سیاسی و روش‌های حکومت‌داری در تاریخ معاصر افغانستان و مبنای مشروعیت حکومت‌ها و تغییرات ساختاری در نظام اداری و حکومتی افغانستان.



ثبت شده در آثار کاتب امکان‌پذیر نیست. تاریخ و روابط اجتماعی و سنن و آداب گوناگون ما نیز در ضمن بیان تحولات اجتماعی و کشوری در آثار تاریخی کاتب درج شده است. روابط سیاسی ما با همسایگان و جهانیان و فراز و فرود آن را به صورت مشروح و مستند در آثار کاتب می‌توان یافت. در آثار کاتب به‌ویژه در مجلد چهارم سراج‌التواریخ، ما از ورود افغانستان به دنیای جدید یا مدرن و نحوه ورود آن آگاه می‌شویم. تمام نخستین‌های مدرنیته ما در این کتاب ثبت و درج شده است. شما خود در فراخوان «سمینار هشتادوششمین سالگرد وفات علامه کاتب» به پاره‌ای از کلیات و مهمات اشاره کرده بودید و من به صورت شتاب‌زده برای تکمیل آن فراخوان در حدود شصت عنوان نوشتم که هرکدام از آن‌ها می‌تواند یک مدخل بزرگ باشد که در عین حال، هرکدام زیرمدخل‌های متعدد دارد.

امیدوارم استادان دانشگاه‌های ما چه در حوزه تاریخ و چه در زمینه تمدن و فرهنگ و بوم‌شناسی و چه در زمینه‌های جامعه‌شناسی و تاریخ قضا و داوری و محاکم و چه در زمینه‌های سیاسی و اداری و چه در زمینه تاریخچه بسیاری از شئون جدید و... پژوهش‌های دانشجویان را به سوی کاتب سوق دهند. بسیاری از اسناد و مدارکی که کاتب در دست داشته است، چه بسا که امروز موجود و در دسترس نباشد و یا معدوم شده باشد. آثار تاریخی کاتب آرشیو و بایگانی حافظه تاریخی ما در سده‌های اخیر است و هیچ تحقیق و پژوهشی بدون سند و مدرک اعتبار ندارد.

مبانی مشارکت در ساختار و قدرت در افغانستان، جایگاه اقوام ساکن در کشور در تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور و... همین‌طور مسائل مهم و اساسی بسیاری است که باید جزئی‌تر و جدا جدا مورد بحث و تحقیق قرار گیرد. پژوهش‌های محدودتر با موضوعات کوچک‌تر تنها راهیست که ما را به فهم درست‌تر از خود ما می‌رساند و البته مهمترین گام برای بازجست میراث عظیم و پر محتوا و با ارزش کاتب، پس از چاپ و تقییح متن تهیه یک فهرست موضوعی مفصل است که به نظر من خود این فهرست موضوعی و توصیفی می‌تواند یک تا دو جلد کتاب هفتصد هشتصد صفحه‌ای باشد با چنین فهرستی، راه برای پژوهش‌های همه‌جانبه درباره آثار ارجمند گشاده می‌شود. از سوی دیگر، این فهرست می‌تواند راهگشای پژوهشگران جوان ما باشد تا براساس تجربه و تخصص و دانشی که اندوخته‌اند وارد بحث و تحلیل و بررسی و نقد آن موضوعات شوند. با قاطعیت تمام می‌توانم بگویم آنچه کاتب بزرگ برای مردم و کشور باقی گذاشته است، گنجینه‌ای بیش‌بها و پایان‌ناپذیر است و تا یک یک موضوعات مطرح شده در این کتاب و آثار دیگر کاتب بررسی و تحقیق نشود، شناخت ما از خود و جامعه و تاریخ ما کمال نمی‌یابد و نمی‌توانیم بدون دانستن آن به پیشینه‌ها برای امروز و فردای خود تصمیم درست و منطقی بگیریم. هم‌اکنون چنان‌که اطلاع دارید به‌ویژه پس از چاپ و انتشار مجلد چهارم، چند تألیف و تحقیق از سوی معاصران ما انجام شده است و به بازار آمده است و این تازه آغاز راه است. نوشتن تاریخ اقوام و رجال کشور بدون استفاده از اطلاعات